

## عشق به همسر در شعر معاصر ایران

قدرت اله ضرونی\*\*

دکتر محمدرضا روزبه\*

### چکیده

تا پیش از عصر مشروطیت، معشوق شعر فارسی، غالباً با سیمایی کلی، مبهم، فاقد هویت عینی و غرق در هاله‌ای از تقدس و رازناکی در شعر شاعران تجلی می‌یافت. اما از عصر مشروطه با ظهور گفتمان‌های تازه؛ از جمله توجه به جایگاه زن و فردیت او در عرصه‌ی جامعه و خانواده، ماهیت معشوق دگرگون شد و چهره‌ای ملموس و عینی یافت. آن معشوق رازآمیز، آرمانی و آسمانی، مبدل به معشوقی زمینی و این جهانی شد با جلوه‌های مادی و محسوس. در کنار گونه‌های متنوع معشوق که در میراث شعری یک قرن اخیر تجلی یافته‌اند، به تبع توجه به نقش زن و باز تعریف نظام خانواده، با گونه‌ای دیگر از معشوق مواجه‌ایم که همانا همسر واقعی شاعر است. معشوقی که وجود تابوهای فرهنگی و اخلاقی و نیز دیگر عوامل اجتماعی از جمله فاصله‌ی موجود بین عشق و زناشویی، مانع ظهور و بروز آن در اشعار عاشقانه‌ی کلاسیک می‌شد. در این مقاله، به شیوه‌ی تحلیلی-توصیفی در پی باز نمودن ابعاد و آفاق این گونه عشق‌ورزی در آثار شاعران معاصر-چه مرد و چه زن- بوده‌ایم و به این نتیجه رسیده‌ایم که در پرتو تغییر و تکامل ساختارهای فکری و فرهنگی، و نیز تحول در نظام زیبایی‌شناختی هنر امروز، همسر در جایگاه معشوق، در پهنه‌ی شعر امروز، جایگاه در خور تأملی یافته است.

واژگان کلیدی: همسر، معشوق، شعر معاصر، عشق.

### مقدمه

در باب مفهوم، ماهیت و معرفت‌شناسی عشق، و ابعاد آن، حکما، فلاسفه، عرفا، شعرا

\*Email: roozbeh.m@lu.ac.ir

\*\*Email: g-zarouni@phdstu.scu.ac.ir

استادیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه لرستان

دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه شهید چمران اهواز

و صاحب نظران در طول تاریخ، بسیار گفته و نوشته‌اند، از جمله: افلاطون، ارسطو، ابن سینا، محمد و احمد غزالی، ابوطالب مکی، شیخ اشراق، عین القضات، ابوالحسن خرقانی، بایزید بسطامی، حلاج، سنایی، عطار، مولوی، حافظ و... بر این زنجیره می‌توان دیدگاه‌های فلاسفه، متفکران، و دانشوران عصر حاضر را نیز افزود که طرح و شرح آن بیرون از مجال این مقال است. همچنین عرصه‌ی هنر و ادبیات جهان - و از جمله ایران - سرشار از قصص، داستان‌ها و منظومه‌های ناب عاشقانه است با ابعاد و آفاق گوناگون. بر مبنای همین آثار می‌توان مراتب و درجاتی برای عشق برشمرد که تنوع و تکثر آن‌ها، خود، حوزه‌های گوناگونی را در بر می‌گیرد. از منظر عُرف و عرفان، گونه‌های شاخص عشق عبارتند از: عشق حقیقی و عشق مجازی؛ که این دو گونه خود در صور متنوع تجلی می‌یابند: عشق طبیعی، عشق جسمانی، عشق افلاطونی، عشق آسمانی و... معاشیق نیز در پهنه‌ی ادب و هنر، اشکال گوناگونی دارند از جمله: معشوق زمینی (مونث، مذکر)، معشوق روحانی و آسمانی، معشوق ترکیبی یا تلفیقی (زمینی - آسمانی)، معشوق درونی (آنیما یا آنیموس) و... بر همین اساس نیز برای عشق، منشأ و خاستگاه‌های گوناگونی قائل شده‌اند، از جمله منشأ حسی، نجومی، الهی، ماورایی... (مدی، ۱۳۷۱: ۲) یکی از اصلی‌ترین گونه‌های معشوق در ادب فارسی، معشوق زمینی است که در طول حیات شعر فارسی بر اثر تحولات مختلف اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و... دگرگونی‌های مختلفی یافته است. این معشوق در گذشته‌ی شعر فارسی، گرچه در پاره‌ای از موارد به علت مبهم بودن نوع توصیفات شاعران، جنسیت آن به درستی قابل تشخیص نیست، اما در یک نگاه کلی می‌توان آن را دارای سیمایی مردانه و مذکر دانست. به همین خاطر در ادوار گذشته‌ی شعر فارسی چهره‌ی معشوقِ زن کمتر دیده می‌شود و حتی اعراب و ایرانیان قدیم در پاره‌ای از موارد عشق ورزیدن به زنان را به ریشخند می‌گرفتند. (دهقانی، ۱۳۸۷: ۸۲) به همین ترتیب «معشوق آرمانی در ادب کهن فارسی، اگر هم چهره‌ای زنانه داشته باشد، به هیچ روی زن نیست، مردی است با نقابی زنانه.» (همان: ۹۶) گذشته از این، اگر هم در پاره‌ای از موارد زنان در مقام معشوق قرار می‌گیرند، غالباً کنیزان یا زیبا رویانی آرمانی، کلی و دست نیافتنی‌اند که به علت توصیفات کلی و یکسان و گره‌خوردگی و یژگی‌هایشان با

ویژگی‌های غلامان و ساقیان و ترکان لشگری، نمی‌توان به راحتی آن‌ها را از معشوق مذکر تفکیک کرد. از طرفی دیگر، در میان معاشیق مطرح شده‌ی فوق و دیگر معاشیق موجود در پهنه‌ی ادب فارسی، اثر چندانی از عشق به همسر واقعی و شرعی، ملاحظه نمی‌شود. علت اصلی این مسأله را باید در شکاف و انشقاق عمیقی که به دلایل مختلف در فرهنگ گذشته، میان عشق و زناشویی ایجاد شده بود جستجو کرد. توضیح آن که؛ اگر شعر عاشقانه‌ی کهن را از منظر عشق به همسر شرعی مورد بررسی قرار دهیم، به این نکته پی می‌بریم که در شعر عاشقانه‌ی کهن، غالباً «میان عشق و زناشویی، جدایی افتاده است، تا آنجا که تقریباً همواره کنیز ستایش می‌شود نه همسر!» (ستاری، ۱۳۸۸: ۲) جلال ستاری سه عامل مهم را برای این شکاف و انشقاق بر می‌شمارد و اعتقاد دارد که با توسعه‌ی امپراتوری و قلمرو خلافت و تشدید اختلافات طبقاتی، سه عامل عمده مانع تحقق وحدت زن و مرد و برقراری عشق میان آنان گردید. از دیدگاه ستاری، این سه عامل عبارتند از: اولاً ارتباط «با جاریه و کنیز، ثانیاً اختلاف زندگی خانوادگی و مفهوم عشق در شهر و روستا (یا تفاوت حضارت با بدایت) و ثالثاً تأثیر دل مشغولی‌های اقتصادی والدین در نهاد و بنیان نکاح.» (همان: ۱۲۷) وجود این سه عامل در فرهنگ جامعه‌ی اسلامی، باعث گرایش مردان به زیبایی کنیزان و زیبارویان در بیرون از محافل خانوادگی شده بود. از طرف دیگر در فرهنگ گذشته در اکثر موارد، حق انتخاب همسر برای مردان، در اختیار خانواده بود و خود فرد نقش چندانی در انتخاب همسر خویش نداشت، ولی کنیزان را خود مردان انتخاب می‌کردند و طبیعتاً از حیث زیبایی مورد پسند آنان بود. در این مورد در کتاب «قابوسنامه» آمده است «اما چون زن کنی طلب {مال} زن مکن و طلب غایت نیکویی زن مکن که بنیکویی معشوقه گیرند... و زن از بهر کدبانویی باید خواست نه از بهر طبع که از بهر شهوت از بازار کنیزکی توان خرید که چندین رنج و خرج نباشد.» (عنصرالمعالی، ۱۳۸۷: ۱۳۰-۱۲۹) همان طور که ملاحظه می‌شود، نویسنده‌ی قابوسنامه، به صراحت میان وظایف زن شرعی و کنیز تمایز قائل می‌شود، به طوری که انگار زیبایی همسر و جنبه‌ی معشوقی او، اصلاً مورد توجه نیست و صرفاً نقش کدبانویی وی مطمح نظر است. در محافل بزم پادشاهان و درباریان نیز، این کنیزان و زیبارویان و غلامان بودند که وسایل عیش

و نوش و شادمانی را فراهم می‌کردند. نتیجه‌ی حضور بسیار کم رنگ زنان در عرصه‌ی اجتماع و... حضور بسیار کم رنگ آنان در عرصه‌ی شعر عاشقانه‌ی فارسی است؛ چرا که شاعران نیز زیبایی را در چهره‌ی غلامان و کنیزانی جستجو می‌کردند که بیرون از خانه و یادرجالس بزم پادشاهان حضور داشتند. (پورنامداریان، ۱۳۸۴: ۸۱) انزوای زنان شرعی و حضور گسترده‌ی غلامان و کنیزان در شعر شاعران، عمدتاً نشأت گرفته از مسائل مطرح شده‌ی فوق بود. این مسأله قرن‌ها بر فرهنگ ماحاکم بود تا این که در دوره‌ی مشروطه با وقوع تحولات عمیق اجتماعی و فرهنگی، به تدریج زمینه‌ها و بسترهای لازم، برای تغییر و تحولاتی اساسی در فرهنگ ایران و بهبود یافتن جایگاه زنان و حضور هر چه بیشتر آنان در عرصه‌ی اجتماع فراهم شد و مسائلی مانند تعلیم و تربیت آنان مورد توجه قرار گرفت. (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۷: ۳۹، همچنین برای توضیحات بیشتر در این زمینه اسحاق، ۱۳۷۹: ۱۸۷-۱۸۳؛ یا حقی، ۱۳۸۱: ۳۴۸-۳۵۴؛ آرین‌پور، ۱۳۸۷: ۱۱) به موازات تحول و توجه به مسائل زنان و حضور هر چه بیشتر آنان در عرصه‌ی زندگی اجتماعی، حضور آنان در شعر فارسی نیز گسترش یافت. به واقع «در پرتو این تحول بنیادی بود که حال و هوای شعر عاشقانه‌ی فارسی در نیمه‌ی دوم قرن بیستم، دگرگون شد و «زن» که در شعر عاشقانه‌ی فارسی، غالباً حضوری آشکار نداشت، به گونه‌ی معشوق زمینی و انسانی در مقابل دوستدار خویش ظاهر شد.» (شفیعی کدکنی، ۱۳۹۰: ۸۷) از این پس دیگر نشانی از معشوق مذکر و کنیزان زیبارو در شعر فارسی دیده نمی‌شود، مگر در شعر شاعرانی که بر طبق سنت‌های ادبی و به تقلید از گذشتگان، به معاشیق ذهنی و وهمی، عشق می‌ورزند.

### پیشینه‌ی تحقیق

عشق به همسر تاکنون به طور جدی در کانون توجه و تأمل پژوهشگران شعر امروز قرار نگرفته است. جلال ستاری در کتاب «سیمای زن در فرهنگ ایران چاپ پنجم، ۱۳۸۸» به دلایل عمده‌ی شکاف میان عشق و زناشویی در فرهنگ و ادبیات کهن پرداخته است. رضا براهنی نیز در کتاب طلا در مس ۱۳۸۰، در مواضع مختلف به مذکر بودن معشوق در ادب گذشته اشاره کرده است. علاوه بر اینان، محققان و پژوهشگران دیگری را نیز می‌توان نام برد

که در باب وضعیت معشوق به طور کلی، تحقیقات و بررسی‌هایی انجام داده‌اند؛ اما هیچ کدام از این آثار، به طور خاص و به شکلی گسترده، به عشق به همسر در شعر معاصر نپرداخته‌اند. تاجایی که نگارندگان جستجو کرده‌اند، تنها، زینب یزدانی است که در کتاب «زن در شعر فارسی - دیروز و امروز چاپ اول، ۱۳۷۸»، با ذکر یکی دو نمونه به ستایش همسر در مقام معشوق در شعر معاصر، اشاره‌ای کوتاه کرده است که ما نیز در این پژوهش به آن استناد کرده‌ایم.

### تحلیل بحث

یکی از گونه‌های اصلی عشق به معشوق زمینی در شعر معاصر ایران، عشق به همسر و ستایش او در جایگاه معشوق است. این گونه از معشوق که در گذشته‌ی شعر فارسی نشان زیادی از آن نمی‌یابیم، نتیجه‌ی مستقیم تحولات سیاسی، اجتماعی، فرهنگی در روزگار معاصر است. در شعر کلاسیک فارسی، به دلیل شرایط فرهنگی حاکم بر جامعه، شاعران - به جز تعدادی انگشت شمار - تقریباً هیچ‌گاه به صراحت نامی از معشوق (همسر) خویش نبرده‌اند؛ البته ذکر این نکته، همین‌جا ضروری است که ممکن است، همسران شاعران گذشته نیز در ایجاد انگیزه‌هایی برای سرودن شعر عاشقانه موثر بوده، و خطاب شاعران در برخی از اشعار به همسرانشان بوده باشد، اما این خطاب‌ها تقریباً هیچ‌گاه مستقیم نبوده و بیشتر بر اساس «خوشتر آن باشد که سر دلبران / گفته آید در حدیث دیگران» (مولوی، ۱۳۹۰: ۱۰) شکل گرفته‌اند. در این زمینه، فقط نمونه‌هایی استثنایی؛ مثل آفاق همسر نظامی وجود دارد که نظامی به مناسبت توصیف شیرین به شکلی کوتاه و گذرا از او یاد کرده است: سبک رو چون بت قفقاچ من بود / گمان افتاد خود آفاق من بود. (نظامی، ۱۳۹۲: ۴۳۰) همان‌طور که در مقدمه گفته شد، این مسأله، زائیده‌ی فرهنگ حاکم بر جامعه‌ی گذشته‌ی ایران بود که رهاورد آن، ایجاد شکافی عمیق میان عشق و زناشویی بود. اما در روزگار معاصر همگام با تحولات رخ داده در عرصه‌های اجتماعی، فرهنگی و... و حضور هر چه بیشتر زنان در جامعه و به تبع آن ادبیات، و بروز فردیت و جزئی‌نگری شاعرانه، در شعر برخی از شاعران معاصر، همسر، شأن معشوقگی یافته و شاعر به همسرش در مقام معشوق، به شکلی صمیمانه، عشق می‌ورزد و به ستایش او می‌پردازد. در جستجویی که در دیوان‌های برخی از شاعران معاصر از نیما تا

امروز داشته‌ایم به اشعاری بسیاری برخورداریم که مستقیماً نام معشوق (همسر) را ذکر کرده‌اند و در برخی از اشعار هم که نامی در شعر ذکر نشده است، بنا به قرائن موجود، می‌توان شعر را خطاب به همسر قلمداد کرد. در این گونه از اشعار، معشوق «زن شرعی و قانونی شاعر؛ یعنی همسر شاعر محسوب می‌شود و درحقیقت، معشوقه همان همسر شاعر است که در مشکلات و شادی‌های زندگی پا به پای او پیش رفته است. شاعر در این گونه از اشعار خود، در مقام قدردانی از همسرش بر آمده است.» (یزدانی، ۱۳۷۸: ۱۸۶)

### بررسی نمونه‌هایی برجسته از تجلی همسر در مقام معشوق در شعر امروز

با نگاهی گذرا به اشعار بنیانگذار شعر نو می‌توان اشاراتی را به نام همسرش یافت. «نیما یوشیج» در اشعارش از همسرش «عالیه» نام می‌برد. وی در شعری با نام «پدرم» می‌سراید: کاش می‌آمد. از این پنجره، من / بانگ می‌دادمش از دور بیا / با زخم «عالیه» می‌گفتم: زن! پدرم آمده در را بگشا (نیما یوشیج، ۱۳۷۰: ۲۳۸) گرچه این شعر، ستایشی نیست و نیما شعر ستایش‌آمیزی در ارتباط با همسرش ندارد، اما بیان نام همسر در شعر «نشان دهنده‌ی تأثیر زیادی است که «عالیه» در زندگی نیما داشته است و بیان نام او، خواه ناخواه به عشق و علاقه‌ی نیما به همسرش تأکید دارد. این ادعا را از نامه‌هایی که نیما به همسرش عالییه نوشته است می‌توان فهمید.» (یزدانی، ۱۳۷۸: ۱۸۸) نیما در نامه‌هایش به عالییه، اشاره‌ی ظریفی به فاصله‌ی میان دوستی و عشق، و زندگی زناشویی دارد، وی در نامه‌ای خطاب به عالییه می‌نویسد «من میل دارم با من دوست باشی نه کسی که به خودت عنوان زن و به من عنوان شوهر را بدهی. من از بچگی از کلمه زن و شوهر بیزار بودم.» (نیما یوشیج، ۱۳۵۴: ۵۶) پس از نیما در شعر بسیاری از شاعران معاصر این گونه رویکرد نسبت به همسر دیده می‌شود و شاعران در اشعاری به ستایش از همسرانشان در مقام معشوق پرداخته‌اند. فریدون توللی در شعر زیر، همسرش (مهین توللی) را مورد خطاب قرار داده است و او را از جهاتی، از زنان دیگر برتر دانسته و به خاطر همه‌ی خوبی‌هایش به ستایش او پرداخته است:

خوا سرداست و دل پر درد شب خاموش و من تنها  
ترا می‌جویم ای آغوش مه‌رت رشک گلشن‌ها  
چو دوری از برم، گویی به چاهی تیره، در بندم  
چو در هنگامه رستم‌ها، چو در شهنامه بیژن‌ها

مهی‌نا! نازنینا! بی قرینا! ای که یزدانت  
 مرا با صد وفا داری، تو دلجویی و غمخواری  
 به راه زندگی، تا دست در دست تو، می‌پویم  
 به دل‌بندی هزاران سرفرازی داده، بر زن‌ها...  
 هم اندر چنگ بیماری، هم اندر جنگ دشمن‌ها  
 نیندیشم ز شیطان‌ها، نپرهیزم ز رهن‌ها  
 (توللی، ۱۳۷۶: ۲۶۰-۲۵۸)

ستایش همسر در مقام معشوق، با ظهور احمد شاملو در شعر معاصر تثبیت شد. شاملو پس از پیوند با «آیدا» در بسیاری از اشعار عاشقانه‌اش - بخصوص پس از انتشار مجموعه‌ی «آیدا در آینه» - به ستایش از آیدا و توصیف ابعاد گوناگون وجودی وی پرداخته است. به طوری که می‌توان گفت «مدار و محور اندیشه و عواطف عاشقانه‌ی شاملو، «آیدا» است که برایش مظهر تمامیت عشق و انسان و سرنوشت است.» (روزبه، ۱۳۸۹: ۱۱۱) شعر «شبان» یکی از عاشقانه‌های شاملوست که تا حدودی از نگاه هستی‌شناسانه‌ی شاعر، راجع به انسان و سرشت و سرنوشت مایه می‌گیرد. (همان: ۱۱۱) شاملو در این شعر به ستایش زیبایی‌ها و مهربانی‌های همسرش، پرداخته است:

میان خورشیدهای همیشه / زیبایی تو لنگری ست / خورشیدی که از سپیده دم همه‌ی  
 ستارگان / بی‌نیازم می‌کند. / نگاهت / شکستِ عریانی روح مرا / از مهر جامه‌یی کرد / بدان سان  
 که کنونم / شب بی‌روزن هرگز / چنان نماید که کنایتی طنزآلود بوده است. / و چشمانت با من  
 گفتند / که فردا / روز دیگری ست / ... آیدا فسخِ عزیمتِ جاودانه بود (شاملو، ۱۳۸۷: ۴۵۴-۴۵۳)  
 در شعر و داستان کهن، به دلیل فقدان زمان و مکان عینی و دقیق، فضاهای عاشقانه، محسوس و ملموس نبود، حال آن که در آثار امروزی، با جغرافیای روشن عشق‌ورزی مواجه‌ایم  
 متناسب با واقعیات زندگی امروز: شاملو در شعر زیر از خانه‌ای آرام و بی سروصدا سخن  
 می‌گوید که در آن معشوقش «آیدا» منتظر شنیدن سروده‌های اوست. در واقع معشوق شاعر،  
 الهام بخش وی در سرودن این اشعار است و از نوازش دست‌های گرم و مهربان اوست که  
 اشعاری از این جنس در روح شاعر، شکل می‌گیرد:

خانه‌یی آرام و / اشتیاقِ پُر صداقتِ تو / تا نخستین خواننده‌ی هر سرود تازه باشی / چنان  
 چون پدری که چشم‌به‌راهِ میلادِ نخستین فرزندِ خویش است / چرا که هر ترانه / فرزندی است  
 که از نوازشِ دست‌های گرمِ تو / نطفه بسته است ... (همان: ۴۶۷)

معشوق (همسر) شاعر، الهام بخش وی در سرودن این اشعار است و اندیشه‌های شاعر را در مسیر آفرینش‌هایش بارور می‌کند:

میزی و چراغی،/ کاغذهای سپید و مدادهای تراشیده و ازپیش آماده،/ و بوسه‌یی / صله‌ی هر سروده‌ی تو. / و تو ای جاذبه‌ی لطیف عطش که دشت خشک را دریا می‌کنی، / حقیقتی فریبنده‌تر از دروغ،/ با زیبایی‌ات - باکره‌تر از فریب - که اندیشه‌ی مرا/ از تمامی آفرینش‌ها بارور می‌کند!! (همان: ۴۶۸) همان‌طور که می‌بینیم، شاملو در اشعارش، لحظات عاشقانه‌ی بسیاری را به تصویر کشیده که بیشتر آن‌ها از زندگی شخصی وی با همسرش آیدا مایه گرفته است. «در مرکز تمام عاشقانه‌های شاملو، آیدا - زن افسانه‌ای - نشسته و این زن، چنان روح و روان شاملو را تسخیر کرده که او، هرگاه شعر عاشقانه می‌سراید، بی‌اختیار آیدا در برابرش پدیدار می‌شود. آیدا، الهه‌ی شعری اوست؛ لذا می‌تواند با او، در همه‌ساحت‌ها، حتی در میدان مبارزه، آرام بگیرد.» (زرقانی، ۱۳۸۷: ۵۲۰)

دوست‌اش می‌دارم / چرا که می‌شناسم‌اش، / به دوستی و یگانه‌گی... چندان که بگویم / «امشب شعری خواهم نوشت» / با لبانی متبسم به خوابی آرام فرو می‌رود / چنان چون سنگی که به دریاچه‌یی / و بودا که به نیروانا / و در این هنگام / دخترکی خردسال را ماند / که عروسک محبوب‌اش را / تنگ در آغوش گرفته باشد... آن‌گاه دانستم که مرا دیگر / از او گزیر نیست. (شاملو، ۱۳۸۷: ۵۱۳ - ۵۱۰)

عشق در این جا، عشقی است انسانی که هم روح از آن التذاذ می‌یابد و هم جسم. و دیگر مثل عشق در دنیای قدیم، روح و جسم از همدیگر منفک نیستند؛ چرا که شعر عاشقانه‌ی معاصر «در فاصله‌گیری از سنت غنایی کهن، اعتقاد به تجزیه و تفکیک انسان را و می‌نهد، و به وحدت تجربه ناپذیر هستی او می‌گراید. از این رو هم نظریه‌ی متفاوتی از عشق می‌پردازد، و هم ساخت خود را بر بنیادی دیگرگون بنا می‌نهد. با این گرایش، رابطه‌ای آغاز می‌شود که او جش یگانگی و اتحاد دو فردیت آزاد و مستقل است.» (مختاری، ۱۳۷۸: ۹۱)

مهدی اخوان ثالث، شاعر دیگری است که در اشعارش، ستایش همسر در مقام معشوق، دیده می‌شود. وی در آخرین مجموعه‌ی شعری‌اش - تو را ای کهن بوم بر دوست دارم - با



روحیه‌ی طنز و سنگ خویش، شعری با عنوان «قطعه‌ای برای همسر» دارد که نشانگر آن است که اخوان، در سن پیری نیز از ستایش همسرش در مقام معشوق، ابایی ندارد:

|                                 |                               |
|---------------------------------|-------------------------------|
| همسر کوشای پیر خوشگلم           | خانه را روح بهاری می‌دهد      |
| من تصور کرده بودم کاملم...      | او ز من بسیار هم کاملتر است   |
| پیش خاکش من گچی بی حاصلم        | گیرد از خاک سیه نور و سرور    |
| من جزیره‌ی خشک و ریگی ساحلم ... | آب و تاب این جهان از خوی اوست |
| لیکن از جان دوستش دارد دلم      | کم زند چنگم به دل از بس وقار  |

(اخوان ثالث، ۱۳۶۸: ۲۶۰ - ۲۵۹)

این رویکرد را در اشعار «حمید مصدق» نیز می‌یابیم. وی در شعری که آن را به همسرش «لاله خشکناپی» تقدیم کرده است، به ستایش عاشقانه‌ی او پرداخته است:

به چشم‌های نجیبش / - که آفتاب صداقت / و دست‌های سپیدش / که بازتاب رفاقت / و نرمخند لبانش نگاه می‌کردم / و گاه گاه / تمام صورت او را / صعود دود ز سیگار من کدر می‌کرد / و من / به آفتاب پس ابر خیره می‌گشتم / و فکر می‌کردم / در آن دقیقه که با من / نه تاب گفتن و / - نه طاقت نگفتن بود / و رنج من همه از درد خود نهفتن بود / سیاه گیسوی من / - مهربان‌تر از خورشید / از این سکوت من آزرده گشت و / هیچ نگفت / و نرمخنده‌ی نشکفته بر لبش پژمرد / و گرم گونه‌ی گلگون نرم و گرمش را / نسیم سرد سکوتی هراسناک آشفته ... (مصدق، ۱۳۸۶: ۳۲۴-۳۲۱) حمید مصدق همچنین، در پیشانی نوشت شعری دیگر، به نام همسر خود اشاره کرده و آن شعر را به‌وی تقدیم کرده است. (همان: ۳۷۳ - ۳۷۲)

در آثار حسین منزوی نیز با این رویکرد شاعرانه، بسیار مواجهیم. منزوی اشعار بسیاری خطاب به همسرش سروده است؛ همسری که علی‌رغم علاقه‌ی زیادی که شاعر به او داشت، متأسفانه سرانجام کارشان به جدایی کشید. همین جدایی و فراق، باعث شده که اشعار عاشقانه‌ی منزوی در باب همسرش، از لونی دیگر باشد:

|                                    |                                       |
|------------------------------------|---------------------------------------|
| روشنان چشم‌هایت کو؟ زن شیرین من!   | تا بیفروزی چراغی در شب سنگین من       |
| می‌شوم بیدار و می‌بینم کنارم نیستی | حسرتت سر می‌گذارد بی تو بر بالین من.. |

از تو درمانی نمی‌خواهم به وصل اما به مهر      مرهم زخم دلم باش از پی تسکین من...  
یا به دست آور دوباره عشق او را یا بمیر!      با دلم پیمان من این است وجان تضمین من  
من پناه آورده‌ام با تو، به من ایمان بیار      شعرهایم آیه‌های مهر و مه‌رت دین من  
(منزوی، ۱۳۸۸: ۲۴۵)

در اشعار دیگر منزوی هم این‌گونه رویکرد دیده می‌شود. در شعر زیر منزوی با خطاب مستقیم «زن من» معشوق را مورد خطاب قرار داده است. در صورتی که در ادبیات قدیم این گونه از خطاب‌های مستقیم به زن را به ندرت می‌توان پیدا کرد، همین کم توجهی نسبت به معشوق زن، یکی از ضعف‌های اساسی شعر عاشقانه‌ی فارسی است «اگر از دیدگاه فرهنگی و اجتماعی به شعر گذشته‌ی فارسی بنگریم، یکی از بزرگترین کمبودهای آن را فقدان زن خواهیم یافت. چرا که همانقدر که برای باقی ماندن نسل‌های انسانی، وجود عشق واقعی و عاشق و معشوق سالم لازم است، برای پیدا شدن شعر عاشقانه‌ی سالم نیز وجود عاشق و معشوق لازم است، عاشق و معشوقی که وضع غیر عادی جنسی در آن‌ها، به نسبت سلامت جنسی به حداقل تقلیل داده شده باشد.» (براهنی، ۱۳۸۰: ۵۳۵) شاعر با خطاب مستقیم «زن من» از معشوق می‌خواهد که با وصل، روح وی را شست و شو دهد:

به وصل روح مرا شست و شو بده، زن من!      الا که پاره‌ی جانی و وصله‌ی تن من  
به نهر کوچکی از مهر خویش گُر دادی،      مرا که تر نشد از هیچ بحر دامن من  
به طیب خاطر خود صید می‌شوم که زند      کمند گیسوی تو حلقه‌ای به گردن من  
(منزوی، ۱۳۸۸: ۳۹۷)

تحولات عصر جدید و گسترش حیرت‌آور مظاهر مدرنیسم در زندگی انسان، اگرچه رفاه و آسایش را در لایه‌های ظاهری زندگی به ارمغان آورد، از دیگر سو بر ساختار روابط عاطفی و اجتماعی آحاد بشر، بعضاً تأثیراتی منفی و مخرب برجای نهاد و جلوه‌های همدلی، صداقت و صمیمیت را در پیکره‌ی روابط فردی و اجتماعی کمرنگ کرد؛ عارضه‌ای که ناشی از پیچیده شدن روابط اجتماعی در عصر لابیرنت‌های مادی، ذهنی و فکری حیات انسانی بود. همین نکته، غالباً موجب عواطف نوستالژیک و حسرت‌بار در آثار ادبی شاعران و نویسندگان جهان

امروز بوده است. شاعران ما نیز از این موج فکری و عاطفی برکنار نمانده‌اند. این شکل از اندوه و حسرت بر بسیاری از اشعار منزوی نیز سایه افکنده است. منزوی غزل زیر را «در اندوه جدایی از همسرش سروده است و شاید کمی شگفت به نظر برسد اگر بگوییم که جدایی او از همسر گرامی‌اش دلخواسته نبوده است.» (فیروزیان، ۱۳۹۰: ۴۰۷۶) به کارگیری واژگانی مثل طلاق و فراق، خزان و شوکران، فضای سنگین و اندوهناکی را بر این شعر حاکم کرده است:

دلت چه شد که از آن شور و اشتیاق افتاد؟  
 چه شد که بین تو و من چنین نفاق افتاد  
 زمان به دست تو پایان من نوشت آری  
 مسیر واقعه این بار، از این سیاق افتاد  
 دو رودخانه‌ی عشق من و تو شط شده بود  
 ولی دریغ که راهش به باتلاق افتاد  
 خلاف منطق معمول عشق بود انگار  
 میان ما دو موازی که انطباق افتاد  
 جهان برای همیشه سیاه بر تن کرد  
 شبی که ماه تمام تو در محاق افتاد  
 شکر به مزمه چون شوکران شود زین پس  
 مرا که طعم دهان تو از مذاق افتاد  
 خزان به لطف تو چشم و چراغ تقویم است  
 که دیدن تو در این فصل، اتفاق افتاد  
 چه زندگانی سختی است زیستن بی عشق  
 بین پس از تو که تکلیف من چه شاق افتاد..

(منزوی، ۱۳۸۸: ۲۱۰ - ۲۰۹)

منزوی در این شعر با بیانی ادبی به اسم همسرش اشاره می‌کند «در بیت چهارم و پنجم به گونه‌ای نهفته و هنرمندانه به نام و نام خانوادگی همسر خود (ماهرخ منطقی) اشاره کرده است. واژه‌ی «ماه» در بیت پنجم اشاره‌ای به نام همسر منزوی، «ماهرخ»، و واژه‌ی «منطق» در بیت چهارم اشاره به نام خانوادگی او، «منطقی» است و بیت ششم گزارشی زیبا از تلخی روزگار جدایی است.» (فیروزیان، ۱۳۹۰: ۴۰۷۷) این جدایی و فراق، زندگانی منزوی را به شدت تحت تأثیر قرار داد و نقشی تعیین کننده در شکل دهی به اشعار او داشت، اشعاری که غمناکی و دلتنگی بر فضای بسیاری از آنان حاکم است:

معشوق من بعد از تو جایتم چنان خالی است  
 خالی است جایتم دردم تاجوادان خالی است  
 جز تو برای عشق، کس کاری نخواهد کرد  
 وقتی نباشی بی تو شهر از عاشقان خالی است

(منزوی، ۱۳۸۸: ۲۳۵)

هوشنگ ابتهاج شاعر دیگری است که در شعری با عنوان «به پایداری آن عشق سربلند» به ستایش همسرش پرداخته است. با اینکه اشعار عاشقانه‌ی ابتهاج تحت تأثیر آثار قدما، دارای مشخصه‌های معشوق کلی است؛ اما وی در این شعر با اشاره به زندگی شخصی خویش به آن رنگ فردیت بخشیده و همسرش را در مقام معشوق مورد خطاب قرار داده است. ابتهاج در این شعر با استفاده از لغات ملموس و روزمره‌ی زندگی، بیان می‌کند که در کنار معشوق (همسر) بودن و با او چای و پنیر خوردن را با ناز و نعمت باغ بهشت هم عوض نمی‌کند:

بود که بار دگر بشنوم صدای تو را؟  
 مباد روزی چشم من ای چراغ امید  
 که خالی از تو بینم شبی سرای تو را...  
 که هیچ کس نتواند گرفت جای تو را..  
 کنار سفره‌ نان و پنیر و چای تو را  
 که سایه‌ تو به سر می‌برد وفای تو را  
 (ابتهاج، ۱۳۸۷: ۱۶۰)

در اشعار قیصر امین‌پور همسر در جایگاه معشوق، تجلیات چشمگیری دارد. قیصر، اشعار بسیاری در ستایش همسرش سروده است. یکی از شعرهای مشهور او در این زمینه، شعر «نه گندم و نه سیب» است. وی در این شعر، برای توصیف معشوق زمینی (همسر) خود، تمام معشوق‌های شعر سنتی را فرا می‌خواند، انگار شاعر، تمام عشق‌های اسطوره‌ای گذشته را تجربه کرده است. معشوق وی در ابتدای این شعر، انگار تجسمی از «حوا» است که حضرت آدم نیز فریفته‌ی نام او شد:

نه گندم و نه سیب / آدم فریب نام تو را خورد ... بت‌ها، الهه‌ها / و پیکر تمام خدایان را /  
 صورتگران / به نام تو تصویر می‌کنند. (امین پور، ۱۳۸۸: ۲۶۵ - ۲۶۴)

وی همچون الهه‌های شعر، روح شاعر را برای سرودن شعر ترغیب می‌کند و به دلیل قدمتی دیرینه که در روان شاعر دارد با تمام معاشیق شعر کهن همزاد است و نام دیگری است برای آن‌ها. انگار معشوق شاعر، نماینده‌ای از معشوق‌های اسطوره‌ای گذشته است که در هیأتی جدید و در دنیای امروز ظهور کرده است:

امروز هم/از کیمیای نام تو/این واژه‌های خام/ در دست‌های خسته‌ی من/ شعر می‌شوند  
 / من در ادای نام تو/ دم می‌زنم / شعرم حرام باد/ اگر روزی/ تا بوده‌ام/ جز با طنین نام تو/  
 شعری سروده‌ام!/ نام تو نام دیگر شیرین... نام تو نام دیگر لیلا... نام تو نام دیگر سلماست...  
 (همان: ۲۶۷ - ۲۶۵) شاعر در آخرین منظومه، هنرمندانه نام همسر خود زیبا را زینت بخش شعر  
 می‌کند. (همان: ۲۷۰)

در شعر «همزاد عاشقان جهان ۲» نیز، قیصر این طرز نگاه را نسبت به معشوق حفظ  
 کرده است. البته در این شعر معشوقی تلفیقی جلوه کرده است، شاعر در ابتدا، با آوردن واژه‌های  
 عرفانی، عشق عارفانه را برای مخاطب تداعی می‌کند، سپس، معشوق در روح شاعر بصورت  
 الهه‌ی الهام جلوه می‌کند و در چشم شاعر به حالت یک پری نمایان می‌شود. نوسان‌های دل-  
 انگیز میان عشق عارفانه، زمینی و آنیمایی که شاعر در این شعر برای توصیف معشوق خود  
 ایجاد کرده، بسیار قابل توجه است. در یک نگاه کلی می‌توان گفت که منظومه‌ی همزاد  
 عاشقان جهان ۲، تلفیقی است از عشق زمینی با مایه‌ی آنیمایی-آسمانی، و در عین حال  
 تصویر کاملی است از عشق به همسر در شعر قیصر:

می‌خواهم از کنار خودم برخیزم/ تا با تو در سماع در آیم / این دفتر سفید قدیمی / این  
 صفحه، خانقاه من و توست... / وقتی تو / در هیات الهه‌ی الهام/ آرام و بی صدا/ مثل پری  
 شناور در باد/ یا مثل سایه پشت سرم راه می‌روی/ و دفتر و مداد و کتاب را/ که در کف  
 اتاق پراکنده‌اند / از روی فرش کوچکمان جمع می‌کنی/ بی آنکه گرد هیچ صدایی/ بر  
 لحظه‌ی سرودن من سایه افکند/ آرامش حضور تو عطر خیال را/ بر خلسه‌وار خلوت من  
 می‌پراکند / و خرقه‌ی تبرک من دست‌های توست / پس گاهی بیا و پشت سرم لحظه‌ای  
 بمان.../ یک استکان چای! / (پس از خستگی)/ این هم شراب خانگی ما! / بی ترس محتسب...  
 آنگاه/ در خانقاه گرم نگاه تو / ما هر دو بال در بال/ بر سطرهای آبی این دفتر سفید/ پرواز  
 می‌کنیم/ این اوج ارتفاع من و توست! (همان: ۱۰۹-۱۰۶)

شاعر، در غزل زیر نیز هنرمندانه به نام همسر خود (زیبا) اشاره می‌کند و از ابعاد معنایی  
 آن بهره‌های هنری می‌برد و در نهایت نیز دیوان اشعار خود را به او تقدیم می‌کند:

ای از بهشت باز دری پیش چشم تو      افسانه‌ای است حور و پری پیش چشم تو  
 صورتگران چین همه انگار خوانده‌اند      زیبا شناسی نظری پیش چشم تو  
 چیزی نداشتم که کنم پیشکش، بجز      دیوان شعر مختصری پیش چشم تو  
 (همان: ۴۷)

در اشعار محمدعلی بهمنی هم اشعاری از این گونه دیده می‌شود. در آثار وی، معشوق (همسر) به دلیل نزدیکی زیادی که با عاشق (شاعر) دارد، نخستین شنونده‌ی رویاهای شاعر است، همان طور که شاعر نخستین شنونده‌ی کابوس‌های همسر:

فکر می‌کنم/به همسرم/که شاعریم خوشبختش نکرد/وخوشحال است که نخستین شنونده‌ی  
 رویاهای من است/آنگونه که من شنونده‌ی نخست کابوسهایش (بهمنی، ۱۳۸۷: ۵۷-۵۶)  
 بهمنی، همسر خویش را در زلالی و زیبایی، حاصل جمع همه‌ی آینه‌ها می‌داند:  
 همسرم، حاصل جمع همه‌ی آینه‌هاست      حیف من آنچه که او یاد ندارد شده‌ام  
 (بهمنی، ۱۳۸۸: ۶۴)

بهمنی با اشاره‌ی ضمنی به تاریخ تولد خود و همسرش، در شعر زیر، می‌خواهد اتحاد و عشقی را که مایه‌ی کمال انسان‌هاست نشان دهد. در این شعر، شاعر با اشاره به لحظه‌هایی که در زندگی شخصیش وجود دارد، به آن‌ها رنگ فردیت بخشیده است:

شاید/ من / پانزدهم اردیبهشت / به دنیا آمده باشم / تو بیست و هفتم فروردین / شاید /  
 من و تو / سالی دو بار متولد می‌شویم و دسته گلی برایمان... / تنها در این دو روز / من شعر  
 می‌سرایم و / تو / با صدای بلند / برای فرزندانمان / می‌خوانی اش.» (بهمنی، ۱۳۹۰: ۸۳-۸۲)  
 وی همچنین در غزل زیر ضمن بیان خوبی‌ها و ستایش همسرش، در مصرع آخر به نام او نیز اشاره می‌کند:

من با کسی رازی ندارم مرد و مردانه      جز با زنی در عشق بی اندازه دیوانه  
 می‌بویم این دوشیزه را زیرا که هر فصل اش      گل دارد و گل دارد و گل این گلستانه  
 دوشیزه‌ای که وصف او با آن همه خوبی      در روزگاری این چنین ماند به افسانه  
 آبادی‌ام از اوست ورنه بی زلال او      ویرانه روحی زنده‌تر دارد از این خانه..

یک روز از هم می‌درم این پيله را آخر با اشتیاقِ پر زدن با بالِ «پروانه»  
(بهمنی، ۱۳۸۶: ۱۲۲ - ۱۲۱)

شاعر دیگری که در اشعارش این گونه رویکرد را می‌توان دریافت «سهیل محمودی» است. وی در این زمینه، شعری تحت عنوان «از دوستان آینه‌ها» دارد که در آن، با استفاده از زیبایی‌های طبیعت به توصیف و ستایش همسرش پرداخته و در نهایت همسرش را بهترین زن دنیا توصیف کرده است:

|                             |                           |
|-----------------------------|---------------------------|
| آن که تا بی کرانه‌های خداست | مثل موج از سلاله‌ی دریاست |
| سرفراز و شکوهمند و بلند     | عضوی از خانواده‌ی دریاست  |
| دره، نزد تواضعش ناچیز       | قله در پیش همتش کوتاست    |
| خنده‌ی مادرانه‌ی گرمش       | مثل احساس بچه‌ها زیباست   |
| مثل روح صمیمی لبخند         | دلش از دوستان آینه‌هاست   |
| مثل یک تکه از دل خورشید     | روحش از پشت ابرها پیداست  |
| دلش اما به تنگی امروز       | روحش اما به وسعت فرداست   |
| با من و شعر و فقر می‌سازد   | همسرم بهترین زن دنیااست   |

(محمودی، ۱۳۶۹: ۱۶۸ - ۱۶۷)

محمد رضا ترکی، شاعر نسل پس از انقلاب، نیز با بهره‌گیری از فرهنگ و تلمیحات دینی، و ضمن فضا سازی معنوی خاصی در شعری با عنوان «زن و عطر و نماز» با همسرش به گونه‌ی معشوقه‌ای اساطیری- تاریخی، گفت و گویی شاعرانه و دلپذیر دارد:

بر بستری که عطر نفسهای تو را دارد / آسوده به خواب می‌روم / حتی وقتی شمشیرهای  
آخته / بر من تاخته باشند... / اگر خدا بخواهد / تار عنکبوتی پناه عصمت می‌شود / و تو را /  
از چشمان آلوده نگاه می‌دارد / اما آن کبوتر تنها / که بر آستان غار آشیانه بسته / بی‌گمان دل  
من است / که برای تو پر پر می‌زند! /... / مهار شتر را رها کن / بگذار او تصمیم بگیرد که بوی  
گل‌های صحرا و رایحه‌ی عشق را / خوب می‌شناسد، / هر جا فرود آمد / خانه‌ی عشقمان را  
می‌سازیم! /... / «با من سخن بگو» /... / گاه از جهل بوالحکمان و التهاب زمین و آسمان / تنها

می‌توان به نماز و عطر تن تو پناه برد! / در نوازشهای تو / رازی است / که سرما و گرمای دست  
مادری گمشده را / به یاد یتیم صحرا می‌آورد! ... / تمام آیه‌های من / سوره‌ی نساء است / اما  
احسن القصص / نگاه عاشق توست! (ترکی، ۱۳۸۹: ۱۱-۹)

### عشق به همسر (مرد) در شعر شاعران زن معاصر

در قلمرو شعر کهن، به دلیل حاکمیت تفکر و فرهنگ مرد سالار و دیگر معضلات و  
موانع اجتماعی و فرهنگی، اساساً «شعر و شاعری زن» امری مکروه و ناپسند به شمار می‌آمد.  
تعداد انگشت شمار شاعران زن در پهنه‌ی تاریخ شعر کلاسیک فارسی، گویای همین واقعیت  
است. در شعر همین زنان اندک‌شمار نیز، کمتر با انعکاس عواطف عینی و اصیل زنانه یا  
حتی «صدای زنانه» در متن و بطن آثار آن‌ها مواجهیم. «در فرهنگ ایرانی نگارش روابط  
رمانتیک و عاشقانه و بیان احساسات لطیف به روایت جنس زن، از دیرباز جزو قلمروهای تابو  
بوده‌است.» (فتوحی، ۱۳۹۱: ۴۲۰) در آثار آنان، حتی در اشعار عاشقانه‌شان، بعضاً صدای مردانه  
به گوش می‌رسد؛ یعنی همان صدای حاکم بر قلمرو تاریخ، جامعه، فرهنگ و ادبیات. و این  
ویژگی تا به آن جاست که تشخیص معشوق مذکر از مونث در آثارشان دشوار و گاه غیر  
ممکن است. صدا و نگاه مرد مدار در آثار شاعران زن، حتی تاحیطه‌ی آثار پروین اعتصامی  
نیز استمرار یافته است. با ظهور نگرش فمینیستی (گذشته از وجوه مثبت و منفی آن) در  
بدنه‌ی فرهنگ و جامعه‌ی ایران بود که رفته رفته، در آثار هنری زنان، نگاه زنانه دیده و  
صدای زنان شنیده شد. به طوری که «شاعران زن طی دهه‌های اخیر، غالباً کوشیده‌اند تا  
مستقل از نگاه و بیان مرد مدارانه‌ی مرسوم، درونی‌ترین لایه‌های حسی و عاطفی زن را بکاوند  
و در معرض دید و داوری مخاطبان بگذارند.» (روزبه، ۱۳۸۸: ۳۶۲) ظهور و تکوین شعر زنانه  
تا حدود زیادی مدیون فروغ فرخزاد بود که با جسارت و شجاعت خویش از عوالم خاص  
زنان سخن گفت و نشان داد که اگر شاعران زن در اشعار خود به عواطف و احساسات واقعی  
خویش وفادار بمانند، دنیای شعریشان با دنیای شاعران مرد تفاوت‌های زیادی دارد. فروغ  
برای اولین بار بی‌پروا به توصیف معشوق مرد از دریچه‌ی نگاه یک زن پرداخت. «تا زمان  
فروغ فرخزاد، شعر فارسی از داشتن معشوق مرد، مردی که از دیدگاه جنسی، عاطفی و



جسمانی یک زن دیده و تصویر شده باشد، محروم مانده است.» (براهنی، ۱۳۸۰: ۵۳۴) به عنوان مثال فروغ در توصیف مراسم عروسی‌اش، همسر خویش را نیمه‌ی روح خود دانسته است که آراسته در کنار وی نشست و او با دادن پاسخ مثبت به وی، عروس خوشه‌های اقاقی شده است. این گونه توصیف تازه و جسورانه را از زبان یک شاعر زن در هیچ کدام از ادوار گذشته‌ی شعر فارسی نمی‌توان پیدا کرد:

و آن کسی که نیمه‌ی من بود، به درون نطفه‌ی من بازگشته بود / و من در آینه می‌دیدمش / که مثل آینه پاکیزه بود و روشن بود / و ناگهان صدایم کرد / و من عروس خوشه‌های اقاقی شدم (فرخزاد، ۱۳۷۵: ۱۷۵)

پس از فروغ، سیمین بهبهانی هم در توصیف معشوق (همسرش) اشعاری سروده است. سیمین، در خاطرات و اشعارش عشق به همسر دوم خود؛ منوچهر کوشیار را همواره متذکر شده است. به طوری که وی بعدها با یاد همسرش، کتابی با نام «آن مرد مرد همراه» را تدوین کرد و در سرآغازش نوشت:

به یاد منوچهر کوشیار / که مهربان بود و یار / روحی به پاکی آسمان داشت / و دلی به بزرگی دریا / و این را گواه منم... (بهبهانی، ۱۳۶۹: ۷) در شعر زیر سیمین با تکیه بر احساسات زنانه، احساس و انتظار خویش را در غیاب دردآلود مرد زندگی‌اش بیان کرده است.

|                        |                        |
|------------------------|------------------------|
| آه من بی تو می‌میرم!   | کاش می‌داشستی باور     |
| روز و شب دیده بر راهم، | سوی کاشانه‌ام بگذر..   |
| عشق در بازوان دارم     | خسته از ره که می‌آیی   |
| شانه را می‌کنم بالین   | سینه را می‌کنم بستر... |
| طاقی از گوشوار من      | در سرای تو جا مانده    |
| بی تو آن طاق بی‌جفتم   | طاقتم طاق شده دیگر     |

(بهبهانی، ۱۳۸۴: ۹۹۶ - ۹۹۵)

پس از فروغ و سیمین، شاعران جوانتری پا به عرصه گذاشتند که با صراحت بیشتری از این گونه معشوق سخن گفتند. «نغمه مستشار نظامی» شعر زیر را خطاب به همسرش سروده

و در پیشانی شعر، این جمله را نوشته است «برای همسر م و سادگی و صادقانگی زندگی مان»، در صورتی که - آن گونه که گفتیم - در ادبیات قدیم شاعران زن به دلیل جو مرد سالار و شرم زنانه کمتر مجال و جرأت داشته‌اند که عواطف خود درباره‌ی همسرانشان را به شعر درآورند:

تو شاه، من ملکه، قصرمان، تمام زمین  
حکومت من و تو حاکمیت عشق است  
عزیز این ملکه شاعر است، شاعر توست  
به دوش کوله‌ای از عشق و شعر می‌آید  
حکومت من و شاهم حکایت عشق است  
من و تو ما شده‌ایم این نهایت من و توست

و تاج مان، گل نرگس چه چیز بهتر از این؟  
حکومت من و تو، این وظیفه‌ی سنگین ..  
و قرن‌هاست که در آسمان معاصر توست  
به پیشواز بیا مهربان، مسافر توست ..  
و قصر کوچک مان کاخ خلوت عشق است ..  
من و تو ما شده‌ایم این نهایت عشق است

(مستشار نظامی، ۱۳۸۸: ۹۷-۹۵)

در شعر عاشقانه‌ی زیر نیز که شاعر آن را به همسرش تقدیم کرده است، نام همسرش (راوک) نیز به چشم می‌خورد. در حالی که در شعر قدیم و حتی جدید فارسی هیچ گاه زنی به صراحت نام معشوق یا همسرش را بر زبان نیاورده است. دلیل عمده‌ی این نکته، در شعر کهن، حاکمیت و رواج تغزل مذکر بوده که مایه‌ی بروز ابهام و کاستی‌هایی در شعر عاشقانه‌ی فارسی گشته است «این نوع تغزل مذکر، دو عیب اساسی داشته است: یکی اینکه مرد، تصویری جامع از زن به دست نداده است، و دیگر اینکه هیچ زنی، نه تصویری از خود در شعر مردان دیده، و نه توانسته است به شیوه‌ای سالم، تصویری از مرد در تغزل زنانه‌ی خود بدهد.» (براهنی، ۱۳۸۰: ۵۳۴) شاعر در بالای این غزل نوشته است «برای همسر و همراهم راوک»:

تو سوغات بهاری از فراسوی فراسوها  
شبیبه زادگاهت توام دریا و خورشیدی  
نگاهت گرم، لحتت گرم دست‌آشنایت گرم  
دوچشم‌هم دو بپر وحشی‌اند و هم دو آهویند  
لبانم شعرهای تازه را آرام می‌ریزد

حضورت را به فال‌نیک می‌گیرند شب‌بوها  
نیاوردند مروارید همتای تو جاشوها  
به رنگ ساحل زیبای عمان است بازوها  
شکار بپر وحشی می‌شوم یامست آهوها؟ ..  
به روی شانه‌هایت با حریر نرم گیسوها

(مستشار نظامی، ۱۳۸۸: ۱۲۸)

هدف ما در این مقاله، نشان دادن نمونه‌هایی برجسته از تجلی همسر در مقام معشوق در پهنه‌ی شعر امروز بود و چنانچه قصد تحقیقی مفصل‌تر در کار باشد، می‌توان به انبوهی از آثار با این مشخصه و مولفه در قلمرو شعر امروز اشاره کرد؛ کاری که همت پژوهشگران عرصه‌ی شعر امروز را می‌طلبد.

### نتیجه

در ادبیات گذشته‌ی فارسی، معشوق چهره‌ی چندان مشخصی نداشته است. در ادوار نخستین، غالباً غلامان ترک و لشگری و کنیزان و در ادوار بعد هم، معشوقی تلفیقی، آرمانی و کلی در شعر شاعران حضور داشته که به درستی نمی‌توان تشخیص داد مرد است یا زن، آسمانی است یا زمینی. اما چیزی که مسلم است؛ این است که در میان گونه‌های شناخته شده‌ی عشق به معشوق در شعر قدیم، نشان چندان‌ی از عشق به همسر شرعی و واقعی شاعران دیده نمی‌شود. مسأله‌ای که دلایل عمده‌ی آن را باید در سیمای مذکر و مردانه‌ی معشوق و نیز وجود تابوهای فرهنگی و اخلاقی و دیگر عوامل اجتماعی از جمله فاصله‌های موجود بین عشق و زناشویی، جستجو کرد که مانع از ظهور و بروز این گونه از عشق، در اشعار عاشقانه‌ی کلاسیک می‌شد. اما به طور خاص در روزگار پس از عصر مشروطه، و همگام با وقوع تحولات عظیم فرهنگی و اجتماعی و حضور هرچه بیشتر زنان در عرصه‌ی اجتماع، به تدریج زمینه‌ها و بسترهای لازم برای تحولاتی اساسی در ماهیت معشوق فراهم شد. تحت تأثیر این تحولات، معشوق در قلمرو شعر معاصر، گونه‌های جدیدی پیدا کرده است که یکی از مهمترین آن‌ها؛ عشق به همسر و ستایش عاشقانه‌ی او در اشعار تغزلی است. با نگاهی اجمالی به شعر برخی از شاعران معاصر - چه مرد و چه زن - جلوه‌ها و نمودهای بسیاری از این گونه دیده می‌شود که شاعران با ذکر نام و نشان، به توصیف لحظات عاشقانه‌ای می‌پردازند که از زندگی شخصی با همسرانشان مایه گرفته است. براساس آن چه که در این مقاله گفته شد، عشق به همسر را نیز می‌توان به عنوان یکی از اصلی‌ترین گونه‌های عشق به معشوق در پهنه‌ی شعر امروز به حساب آورد که در کنار گونه‌های دیگر عشق به معشوق، بخشی از هویت شعر عاشقانه‌ی معاصر را تشکیل می‌دهد.

## منابع

- ۱- آراین پور یحیی، از نیما تا روزگار ما، چاپ پنجم، تهران، انتشارات زوار، ۱۳۸۷.
- ۲- ابتهاج، هوشنگ، سیاه مشق، چاپ نوزدهم، تهران: نشر کارنامه، ۱۳۸۷.
- ۳- اخوان ثالث، مهدی، تو را ای کهن بوم و بر دوست دارم، تهران: مروارید، ۱۳۶۸.
- ۴- -----، زمستان، چاپ دهم، تهران: انتشارات مروارید، ۱۳۶۹.
- ۵- امین پور، قیصر، مجموعه‌ی کامل اشعار، چاپ سوم، تهران: انتشارات مروارید، ۱۳۸۷.
- ۶- اسحاق، محمد، شعر جدید فارسی، ترجمه‌ی سیروس شمیسا، تهران: فردوس، ۱۳۷۹.
- ۷- براهنی، رضا، طلا در مس، ج ۱، تهران: انتشارات زریاب، ۱۳۸۰.
- ۸- بهبهانی، سیمین، آن مرد مرد همراهم، انتشارات زوار، ۱۳۶۹.
- ۹- -----، مجموعه‌ی اشعار، چاپ دوم، تهران: انتشارات نگاه، ۱۳۸۴.
- ۱۰- بهمنی، محمدعلی، گاهی دلم برای خودم تنگ می‌شود، چاپ هشتم، تهران: نشر دارینوش، ۱۳۸۶.
- ۱۱- -----، این خانه‌واژه‌های نسوزی دارد، چاپ سوم، تهران: نشر دارینوش، ۱۳۸۷.
- ۱۲- -----، من زنده‌ام هنوز و غزل فکر می‌کنم، تهران: فصل پنجم، ۱۳۸۸.
- ۱۳- -----، تنفس آزاد با محمدعلی بهمنی، تهران: فصل پنجم، ۱۳۹۰.
- ۱۴- پورنامداریان، تقی، در سایه‌ی آفتاب، چاپ دوم، تهران: انتشارات سخن، ۱۳۸۴.
- ۱۵- ترکی، محمدرضا، خاکستر آینه، چاپ اول، تهران: انجمن شاعران ایران، ۱۳۸۹.
- ۱۶- توللی، فریدون، شعله‌ی کبود، چاپ اول، تهران، انتشارات سخن، ۱۳۷۶.
- ۱۷- دهقانی، محمد، وسوسه‌ی عاشقی، تهران: انتشارات جوانه‌ی رشد، ۱۳۸۷.
- ۱۸- روزبه، محمدرضا، شرح، تحلیل و تفسیر شعر نو فارسی، تهران: حروفیه، ۱۳۸۳.
- ۱۹- -----، ادبیات معاصر ایران (شعر)، چاپ چهارم، تهران: روزگار، ۱۳۸۸.
- ۲۰- -----، شرح، تحلیل و تفسیر شعر نو فارسی (بررسی اشعار مهدی اخوان ثالث، احمد شاملو...)، چاپ اول، تهران: انتشارات حروفیه، ۱۳۸۹.
- ۲۱- زرقانی، سید مهدی، چشم انداز شعر معاصر ایران، چاپ سوم، تهران: نشر ثالث، ۱۳۸۷.
- ۲۲- ستاری، جلال، عشق صوفیانه، چاپ پنجم، تهران: نشر مرکز، ۱۳۸۶.

- ۲۳-----، سیمای زن در فرهنگ ایران، چاپ پنجم، تهران: نشر مرکز، ۱۳۸۸.
- ۲۴- شاملو، احمد، مجموعه‌ی آثار، دفتریک شعرها، چاپ هشتم، تهران: نگاه، ۱۳۸۷.
- ۲۵- شفیع‌کدکنی، محمدرضا، ادوار شعر فارسی از مشروطیت تا سقوط سلطنت، چاپ چهارم، تهران: انتشارات سخن، ۱۳۸۷.
- ۲۶-----، با چراغ و آینه، تهران: انتشارات سخن، ۱۳۹۰.
- ۲۷- فتوحی، محمود، سبک‌شناسی، تهران: انتشارات سخن، ۱۳۹۱.
- ۲۸- فرخزاد، فروغ، گزیده‌ی شعرها و گفتگو از فروغ فرخزاد، اهواز: به نگار، ۱۳۷۵.
- ۲۹- فیروزیان، مهدی، «جایگاه حسین منزوی در غزل امروز ایران» مجموعه مقالات ششمین همایش بین‌المللی انجمن ترویج زبان و ادب فارسی، به کوشش قدسیه رضوانیان و احمد غنی‌پور ملک‌شاه، مازندران: دانشگاه مازندران. (صص ۴۰۷۹ - ۴۰۶۴)، ۱۳۹۰.
- ۳۰- عنصرالمعالی، کیکاووس بن اسکندر، قابوس‌نامه، چاپ شانزدهم، به اهتمام و تصحیح غلامحسین یوسفی، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۸۷.
- ۳۱- محمودی، سهیل، فصلی از عاشقانه‌ها، چاپ اول، تهران: نشر همراه، ۱۳۶۹.
- ۳۲- مختاری، محمد، هفتاد سال عاشقانه، تهران: انتشارات تیرازه، ۱۳۷۸.
- ۳۳- مدی، ارژنگ، عشق در ادب فارسی از آغاز تا قرن ششم، تهران: موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۷۱.
- ۳۴- مستشارنظامی، نغمه، در اوج غربت نارنج، گزیده‌ی اشعار، چاپ اول، تهران: نشر تکا، ۱۳۸۸.
- ۳۵- مصدق، حمید، مجموعه‌ی اشعار، چاپ اول، تهران: انتشارات نگاه، ۱۳۸۶.
- ۳۶- مولوی، جلال‌الدین محمد، مثنوی معنوی، تصحیح رینولد ا. نیکلسون، چاپ پنجم، تهران: انتشارات هرمس، ۱۳۹۰.
- ۳۷- منزوی، حسین، مجموعه‌ی اشعار، به کوشش حسین فتحی، تهران: آفرینش-نگاه، ۱۳۸۸.
- ۳۸- نظامی گنجوی، الیاس بن یوسف، خسرو و شیرین، با حواشی و تصحیح حسن وحید دستگردی، به کوشش سعید حمیدیان، چاپ چهاردهم تهران: نشر قطره، ۱۳۹۲.
- ۳۹- نیما یوشیج (علی اسفندیاری)، نامه‌های نیما به همسرش عالیه، چاپ سوم، تهران: انتشارات آگاه، ۱۳۵۴.

۴۰- -----، مجموعه‌ی کامل اشعار نیمای یوشیج، تدوین سیروس طاهباز، تهران: نگاه، ۱۳۷۰.

۴۱- یاحقی، محمد جعفر، *جویبار لحظه‌ها*، چاپ چهارم، تهران: انتشارات جامی، ۱۳۸۱.

۴۲- یزدانی، زینب، *زن در جشعر فارسی، دیروز - امروز*، تهران: انتشارات فردوس، ۱۳۷۸.

### Sources

1- Akhavan sales, Mehdi. **to ra ey kohan boomo bar doost darm**. first edition, Tehran: morvaried publication, 1989.

2- -----**.zemestan**. 10<sup>th</sup> edition, Tehran: morvaried publication, 1990.

3- Ariyan pour, yahya. **az nima ta roozegare ma**. 5<sup>th</sup> edition, Tehran: zavar publication, 2009.

4- Aminpour, ghaysar. **majmo'eye kamele asha'r**. 3<sup>th</sup> edition, Tehran: morvaried publication, 2008.

5- Berahani, Reza. **tala dar mes**. Tehran: Zaryab publication. (First published Zaryab), 2001.

6- Behbahani, Simin. **an mard marde hamraham**. first edition, Tehran: zavar publication, 1990.

7- Behbahani, Simin. **majmo'eye ash'ar**. second edition, Tehran: negah publication, 2005

8- Bahmani, Mohammad Ali. **gahi dalam baray[ghodam tang mishavad**. 8<sup>th</sup> edition, Tehran, darinoush publication, 2008.

9- Bahmani, Mohammad Ali. **in ghane vazehaye nasoozi darad**. 3<sup>th</sup> edition, Tehran: Darinoush publication, 2008.

10- Bahmani, Mohammad Ali. **man zende'am hanooz va ghazal fekr mikonam**. first edition, Tehran: fasle panjom publication, 2009.

11- Bahmani, Mohammad Ali, **tanafose azad ba mohammad ali bahmani**, first edition, Tehran: fa'sle panjom publication, 2011.

12- Dehghani, Mohammad. **vasvaseye ashqhi**. first edition, Tehran: javaneye roshd publication, 2008.

13- Ebtehaj, Hushang. **sieyah mashg**. 19<sup>th</sup> edition, Tehran: karname publication, 2008.

14- eshaq, Mohammad. **sh'er jadede farsi**. translation by sirus Shamisa, Tehran: Ferdows publication, 2000.

15- Fotouhi, Mahmoud. **sabksh'ensasi**. first edition, Tehran: soghan publication, 2012.

- 16- Farrokhzad, Frough. **gozideh ash'ar**. ahavaz: beh Negar publication, 1996.
- 17- firoziyan, Mehdi. **jayegahe hosain monzavi dar ghazale emroz iran**". attempt Ghodsieh Rezvanian and Ahmad Ghanypor maleksah, majmo'ae maghalate sheshomin hamayesh anjomane tarvij:Mazandaran University publication.pp. 4079-4064 2012.
- 18-Mahmoodi, Sohail. **fasli az ashghaneha**. first edition, Tehran: hamrah publication, 1989 .
- 19- Mokhtari, Mohammad. **haftad sale ashghanehe**. first edition, Tehran: Tiraje publication, 1999.
- 20- Medi, Arjang. **eshgh dar adab farsi**. first edition, Tehran: Institute for Cultural Studies and Research publication, 1992.
- 21- Mostashar nezami, naghme. **dar aoj ghorbate narang**. Selected Poems, first edition, Tehran: theca publication, 2009.
- 22-Mossadegh, Hamied. **majmo'eye asha'r**. first edition, Tehran: negah publication, 2007.
- 23- moulavi, Jalal al-Din Muhammad. **Masnavi**. correction of Reynolds Nicholson, 5th edition, Tehran: Hermes publication, 2011.
- 24- Monzavi, Hosein. **majmo'eye asha'r**. trying Hossein Fathi, first edition, Tehran: Afarinesh- negah publication , 1999.
- 25- nezami ganjavi, elyas ebn yousef. **khosrow va shirin**. Tehran publication : 2014.
- 26- Nima Yooshij. **namehaye nima be hamsarash aliye**. 3<sup>th</sup> edition, Tehran: agah publication, 1975.
- 27- Nima Yooshij. **majmo'eye kamele asha'r nima yooshij**. first edition, Tehran: negah publication,1991.
- 28- Onsoralmali, Kaykavous Ben voshamgir. **Qabousnamh**. 16<sup>th</sup> edition, to try and correct the Gholamhosayin, Yousefi, Tehran: almi va farhangi, publication 2008.
- 29- Pournamdaryan, Taqi. **dar saye'ye aftar**. 2<sup>th</sup> edition, Tehran: soghan publication, 2004.
- 30- Roozbeh Mohammad reza. **sharh, tahlil va tafsire sh'ere no farsi**. barrasiye asha're Nima Yooshij va ..., first edition, Tehran: horofieye publication, 2004.
- 31- Roozbeh, Mohammadreza. **adabiyate moa'ser iran, (poetry)**. 4th edition, Tehran: rowzane publication , 1999.

32- Roozbeh Mohammad reza. **sharh, tahlil va[tafsire sh'ere no farsi**. barrasiye ash'are, Mehdi Akhavan sales, Ahmad Shamlou ..., first edition, Tehran: horofieye publication , 2010.

33- Sattari, jalal. **eshgh sofie'neh**. 5<sup>th</sup> edition, Tehran: markaz publication, 2007.

34- Sattari, jalal. **simaye zan dar farhange iran**. 5th edition, Tehran: markaz publication, 2009.

35- Shamlo, Ahmad. **majmo'aye asha'r**. First Poems, 8th edition, Tehran: negah publication, 2008.

36- shafi'I kadkani, mohammadreza. **advare sha're farsi**. az mashrotiyat ta soghote saltanat, 4<sup>th</sup> edition, Tehran: soghan publication , 2008.

37- shafi'i Kadkani, mohammadreza. **ba cheragho ieyneh**. first edition, Tehran: soghan publication, 2011.

38- Turki, MohamadReza. **ghakestar a'iene**. first edition, Tehran: anjomane sh'aerane Iran publication, 2010.

39- Tavalaly, Ferydoun. **sho'leye kaboud**. first edition, Tehran: soghan publication , 1998.

40- Yahaghi, Mohamad jafar. **joibare lahzeha**. 4<sup>th</sup> edition, Tehran: Jami publication, 2003.

41- Yazdani, Zeinab. **zan dar sh'ar farsi diroz - emroz** . first edition, Tehran: Ferdows publication, 1999.

42- Zarghani, Seyed Mehdi. **chashm andaze sha're moa'sere iran**. 3<sup>th</sup> edition, Tehran: Sales publication, 2008.